

فصل ۴

ناباگا، نآبهاگا و آمباریشا

Pradoshe Deepakaschandrah
Prabhaate Deepako Ravih
Trailoke Deepako Dharmah
Suputrah Kula Deepakah

ماه، روشنی بخش شب است

خورشید، روشنی بخش روز

دارما، روشنی بخش سه جهان است

فرزند خوب، روشنی بخش خانواده

دو گونه شب هست: شب ماه کامل و شب ماه نو. تاریکی را عموماً کسی نمی‌پسندد. اما افرادی مانند دزدها و اشرار هستند که از آن لذت می‌برند. تاریکی، یاری‌رسان اندیشه‌های بد است و رفتارهای گناه‌آلود را آسان می‌کند. از این رو تاریکی، راکشاسا کالام یا زمان اهریمن خوانده می‌شود. مشخصه‌ی شب، تاموگونا (گونه‌ی جهل) است. از این رو اشخاص آرام و پرهیزکار، آرزومند تاریکی نیستند.

پرادوش دیپاکاس چاندرا

ماه کامل، روشن و زیبا است. همه انتظار ماه کامل را می‌کشند. شاعران با نگاه کردن به آن برای سرودن شعر الهام می‌گیرند و بچه‌ها، شادمانه در نور خنک آن بازی می‌کنند. ماه، چاند/ماما یا "عمو ماه" صدا زده می‌شود. او برای بچه‌ها، پدر و مادرها، پدربزرگ و مادربزرگ‌ها... برای همه یک "عمو" است. او با همه یک جور است. پس نور، اهمیت و ارزش فراوانی دارد. نور، یاری‌رسان اندیشه‌های پاک است.

پرابهاته دیپاکو روهی

خورشید و ماه، جهان را حفظ می‌کنند و نیرو می‌رسانند. بی خورشید، زندگی نمی‌تواند وجود داشته باشد. خورشید به ما نور، فصل، باران و خوراک می‌بخشد. بسیاری از بیماری‌ها با پرتوهای مهربان خورشید درمان می‌شوند. حتی الکتريسته را می‌توان از نور آفتاب تولید کرد.

ترایلوکه دیپاکو دارما

سومی دارما است: دارما یعنی "آنچه محدود می‌کند". دارما ما را در چارچوبی محدود می‌کند تا به ما کمک کند در راه درست گام برداشته و وظایفمان را به انجام برسانیم. دارما معیارهای رفتاری بین دو شخص، شخص و جامعه، و غیره را تعیین می‌کند. دارما کمک می‌کند تا ارزش‌های انسانی به شکوفایی برسند. وقتی دارما به افول دچار شود، ارزش‌های انسانی آسیب می‌بینند و این به نوبه‌ی خود، ویرانی زندگی را به همراه می‌آورد. یک کشور بدون دارما، کشور دیوها است. "دارما راکشاتی راکشیتا: دارما کسانی را که حامی آن هستند محافظت می‌کند". بنابراین امروزه برای

دانش‌آموزان، پای‌بندی به راستی و دارما از همه چیز با اهمیت‌تر است. وداها می‌گویند - "ساتیام وادا، دارمام چارا : حقیقت را بگو و درستکاری پیشه کن". اینها ارثیه‌ی بزرگی از میراث کهن ما هستند. گنج راستین بهاراتی‌ها تنها ساتیا و دارما [راستی و درستکاری] هستند.

سوپوترا کولا دیپاکا

اکنون مورد چهارم. یک فرزند پرهیزکار، روشنی‌بخش تمام خانواده است. حتی وجود فقط یک انسان پرهیزکار در یک خانواده، برای خانواده نیک‌نامی به همراه می‌آورد. یک پیچک یاسمن به تمام جنگل عطری فریبنده می‌بخشد. حتی اگر در هر خانه تنها یک انسان پرهیزکار وجود داشته باشد، جهان با نوری تابنده خواهد درخشید. داشتن هر تعداد فرزند اگر از پرهیزکاری بی‌بهره باشند، بی‌فایده است. [حماسه‌ی] ماه‌بهارات همچنین این حقیقت را آموزش می‌دهد. دهریترا اشترا یکصد پسر داشت اما آنها فایده‌ای برای او یا پادشاهی‌اش نداشتند. حکیم سوکا فرزندی نداشت و با این وجود همواره مسرور بود! پس سرمست شدن از تولد یک پسر، احمقانه است. پدر صرفاً با تولد یک پسر احساس خشنودی نمی‌کند. پدر و مادر تنها وقتی شادی را تجربه می‌کنند که فرزندان، پرهیزکاری نشان دهند و اعتباری بی‌خدشه کسب کنند. ما از بین دانش‌آموزان امروزی به سوپوتراها - پسران خوب- نیاز داریم. یک "پسر خوب" چه کسی است؟ آیا او کسی است که بینی زیبا، چشمان زیبا و بدن زیبایی دارد؟ خیر. تنها کسی که ویژگی‌های پاک دارد یک "پسر خوب" است. هر اندازه پسری زیبا باشد، بدون پرهیزکاری صرفاً زشت است.



داستان نآبهاگا

در باگواتام حکایت امپراطوری با نام ناباگا هست. او پسران بسیاری داشت که یکی از آنها نآبهاگا بود. نآبهاگا عالمی بزرگ بود. او وارد یک گوروکولا شد تا انواع دانش را فرا بگیرد. او دانش‌آموزی ایده‌آل بود. زمان و جسمش را وقف کسب تحصیلات می‌کرد. برای این هدف، او حتی پدر و مادرش را فراموش کرد! از نظر او تحصیل، گوهر زندگی بود. او قدرت مهیب دانش حقیقی را درک می‌کرد و تصمیم گرفت زندگی‌اش را به کسب آن سپری کند.

چنین بود که نآبهاگا بیشتر وقتش را در گوروکولا سپری می‌کرد. به مرور زمان، پدرش ناباگا پیر می‌شد و تصمیم گرفت ثروتش را بین پسرانش تقسیم کند. او به همه‌ی پسرانش ثروت بخشید اما نآبهاگا را فراموش کرد چون نآبهاگا به جستجوی دانش رفته و آنجا نبود. پس از تکمیل مطالعاتش نآبهاگا به خانه برگشت. او برادرانش را دید که بر قلمرو پادشاهی حکومت می‌کردند. از آنها پرسید، "برادران، سهم ارثیه‌ی من کجاست؟" آنها پاسخ دادند، "پدر برای تو سهمی نگذاشت. اما ما هنوز تصمیم نگرفته‌ایم با خود پدر چه کنیم. از این رو تو می‌توانی پدر را به عنوان سهمت داشته باشی."

نآبهاگا بسیار تحصیل کرده بود. او احترامی را که شایسته‌ی یک پدر بود تشخیص می‌داد و از این رو گفت، "پدر برای من کافی است." مطابق فرهنگ مقدس هند، "ماترو دیوو بهاوا، پیترودیوو بهاوا -مادر و پدر مساوی با خدا هستند." شری راما تمام زندگی‌اش را برای حفظ قولی که پدرش داده بود تقدیم کرد. به طور مشابه، نآبهاگا گفت، "پدرم ثروت حقیقی من است" و به نزد پدرش رفت. او به ناباگا گفت، "پدر عزیز، همان طور که برادرانم به من گفته‌اند، تو ثروت واقعی من هستی."

پدرش پاسخ داد، "پسر عزیزم، من هیچ دارایی ندارم. اما راهی به تو خواهم آموخت تا ثروت را به دست بیاوری. حکیم *انگیرا* در حال برگزاری یک *یاگنا* است. هیچ کس دیگر در جهان صلاحیت برگزاری این *یاگنا* را ندارد. برای تکمیل موفقیت‌آمیز این *یاگنا*، دو *مانترا* مورد نیاز است. ریتویک^۱ها مدت زیادی است که این *یاگنا* را ادامه می‌دهند زیرا نمی‌دانند چطور آن را ختم کنند. این دو *مانترا* ثروت واقعی تو هستند. من آنها را به تو می‌آموزم. به آنجا برو و آنها را ادا کن."



نآبهاگا که همیشه فرمانبردار بود به *یاگنا* رفت. او به نزد حکیم *انگیرا* رفت و گفت، "من می‌توانم *مانترا*های مورد نیاز برای تکمیل *یاگنا*ی شما را ادا کنم." او این کار را انجام داد و *یاگنا* با موفقیت کامل شد. *انگیرا* نقش نآبهاگا را تصدیق کرد و گفت، "فرزند عزیز، من اکنون به *ویکونتا*^۲ می‌روم. از تمام ثروتی که برای این مراسم جمع‌آوری شده لذت ببر."

بعد از رفتن همه، نآبهاگا شروع به جمع‌آوری ثروت کرد. مرد سیه‌چرده‌ای به آنجا نزدیک شد و ادعای مالکیت بر آن کرد. او گفت، "من *رودرا*^۳ هستم. فرمان الهی است که ثروت بر جا مانده از تمامی *یاگنا*ها متعلق به من باشد"، نآبهاگا با احترام گفت، "تو حق خود را داری و من حق خودم را، بگذار فرد سومی را بیابیم تا اختلاف ما را حل کند."

آنها به نزد ناباگا رفتند که استاد تمام متون مقدس بود. ناباگا بر موضوع تعمق کرد و رأی را نه به نفع پسرش، بلکه به نفع *رودرا* داد. نآبهاگا به پاهای *رودرا* افتاد و برای ادعای اشتباهش طلب بخشش کرد. *رودرا* حس عدالت‌خواهی، صداقت و ارادت نآبهاگا به پدرش را ستود. او در حالی که تمام ثروت را به نآبهاگا می‌بخشید گفت، "پسرم، همه‌ی جهان از خوبی تو روشن شده. من از خصلت‌های آرمانی تو تحت تاثیر قرار گرفته‌ام. هرگز دانش‌آموزی مانند تو ندیده‌ام." *رودرا* برای او

^۱ ریتویک‌ها روحانیون انجام‌دهنده‌ی مراسم *یاگنا* هستند. -م

^۲ *ویکونتا* معادل بهشت است. -م

^۳ *رودرا*، از نام‌ها و فرم‌های بیشمار خداوند *شیوا* که نماد نیروهای قهری طبیعت و جهان هستی است -م

دعای خیر کرد که مدت زمان درازی بر قلمرو پادشاهی حکومت کند و همچنین ماندگارترین ثروت یعنی *آتما ویدیا*^۴ را به او بخشید. *نآبهاگا* سرشار از سرور شد. این گونه بود که او ثروتمندترین پادشاه سلسله‌ی *ایکشواکو* شد.



داستان *آمباریشا*

وقتی زمانش فرا رسید، *نآبهاگا* صاحب فرزندی با نام *آمباریشا* شد. داستان *آمباریشا* در باگواتام بسیار مقدس است. *آمباریشا* بسیار تحصیل کرده بود. او مردم سرزمنیش را فرزندان خود می‌دانست و آنها را غرق شادی می‌کرد. برای او رعایایش مانند اعضای بدنش بودند و خداوند، قلبش بود. او باور داشت که رابطه‌ی یک شاه و مردمش مانند رابطه‌ی سر با بدن است.

تجارب مادی، رویا هستند. هیچ چیز دائمی نیست. "*آنیتیم آسوکهام لوکام: جهان، موقتی و حزن‌انگیز است*".

*Maata Naasti, Pita Naasti, Naasti Bandhu Sahodarah
Artham Naasti, Griham Naasti, Tasmaat Jaagrata Jaagrata*

مادر، پدر، برادر، خویشاوند،

ثروت، خانه – همه غیر واقعی‌اند. پس به هوش باش، به هوش باش!

همه‌ی خویشاوندان، به بدن مربوطند. آنها مبتنی بر وابستگی‌اند، نه عشق. وابستگی، اسارت است. با وجود دانستن همه‌ی اینها، ما همچنان آرزومند آنها هستیم و به اسارت دچار می‌شویم. *آمباریشا* این [حقیقت] را در همان ابتدای زندگی درک کرد. او تصمیم گرفت که تنها گنج نزدیکی به خداوند را بخواهد و نه وابستگی مادی را.

یک بار حکیم‌ها، *واسیستا* و *گاوتاما*، از شاه *آمباریشا* درخواست کردند یاگنای *آشوامه* را برگزار کند. شاهان بسیاری همین یاگنا را با موفقیت اجرا کرده بودند اما هرگز هیچ یک از آنها آن را مانند *آمباریشا* انجام نداده بود. او آن را با عظمت فراوان برگزار کرد. گاو، زمین، طلا و هدایای دیگری

^۴ دانش خودشناسی - م

را که مردم هرگز پیش از آن ندیده یا دربارشان نشنیده بودند به عنوان خیرات بخشید. در طی یاگنا، *آمباریشا* پادشاهی‌اش را و حتی جسمش را از یاد برده بود. او تنها بر خداوند *ناراین*ا تمرکز داشت. *ناراین*ا در خاتمه‌ی یاگنا ظاهر شد و سلاح شخصی‌اش، *سودارشان*ا چاکرا را به *آمباریشا* هدیه کرد.



معنی *سودارشان*ا چیست؟ از دیدگاه مادی، به معنی دیسکی است که دارای قدرت است. از دیدگاه معنوی، *سودارشان*ا یعنی "بصیرت نیک". توانایی دیدن هر چیزی در نور حقیقی‌اش. *آمباریشا*، مسلح به این برکت *سودارشان*ا، قادر بود از جهان لذت ببرد و بر تمام مشکلات در زندگی‌اش غلبه کند. او هیچ نگرانی، اندوه یا آرزویی نداشت. او از صمیم قلب بر خداوند متمرکز بود.

مدتی بعد، به دستور حکیم *واسیستا*، *آمباریشا* پیمان *دوآدشی وراتا* (پیمان روزه گرفتن در روزهای خاصی از ماه قمری در طول یک سال کامل) را اجرا کرد. پس از رعایت انضباط‌های ویژه به مدت ۱۲ ماه، *آمباریشا* می‌باید روز پیش از تکمیل دوره‌ی یک ساله را روزه می‌گرفت. روزه باید روز بعد، در زمان خاصی، درست پیش از پایان سال، شکسته می‌شد. و او باید پس از این که خودش از خوراک تناول می‌کرد، به مردم هم غذا می‌داد. اینها شروط این عهد و پیمان بودند.

آمباریشا روز آخر برای گشودن روزه‌اش آماده می‌شد. حکیم *دورواسا* به طور غیرمنتظره به آنجا آمد. *آمباریشا* به او ادای احترام کرد. *دورواسا* گفت، "ای پادشاه، هیچ کس در جهان چنین پیمانی را به اجرا نگذاشته است. تو شهرت فراوانی کسب خواهی کرد. قلمرو پادشاهی‌ات همواره در آرامش و وفور نعمت خواهد بود." *آمباریشا* خواهش کرد، "سوامی، شما باید امروز میزبانی مرا بپذیرید." *دورواسا* گفت، "با کمال خشنودی، اما به من قدری زمان بده. من به رودخانه خواهم رفت، شستشو خواهم کرد و دعا‌های روزانه‌ام را به پایان خواهم رساند." با گفتن این کلمات، *دورواسا* با همراهانش راهی رودخانه شد.

وقتی *دورواسا* حتی پس از زمانی دراز مراجعت نکرد، *آمباریشا* کم‌کم احساس نگرانی کرد. چرا؟ از یک سو، آداب میزبانی ایجاب می‌کرد که او پیش از تقدیم غذا به مهمانش غذا نخورد. از سوی دیگر، این قانون *دوآدشی وراتا* بود که *آمباریشا* باید پیش از زمان مبارک به پایان رسیدن سال، که فرا رسیده بود، غذا می‌خورد. *آمباریشا* حالا همان قدر نگران بود که در طول انجام پیمان احساس آرامش می‌کرد. *واسیستا* توصیه کرد که او لب‌هایش را با چند قطره آب *تولاسی* مرطوب کند تا روزه‌اش را بشکند و به او اطمینان داد که با این کار، او مرتکب هیچ خطایی نخواهد شد. *آمباریشا* از *واسیستا* اطاعت کرد.

دورواسا پس از زمان فرخنده برگشت. او [با بینش الهی‌اش]، متوجه کار *آمباریشا* شد. او گفت، "*آمباریشا*، تو از غرور کور شده‌ای!" *آمباریشا* پرسید، "ای حکیم ارجمند، من چه خطایی مرتکب شده‌ام؟" *دورواسا* گفت، "چطور جرأت می‌کنی خودت را به بی‌گناهی بزنی! تو مرا به عنوان مهمان

دعوت می‌کنی و آن وقت پیش از آن که از من پذیرایی کنی غذا می‌خوری! آیا این تخطی از اصول مهمان‌نوازی نیست؟ من یک ماهاریشی (حکیم بزرگ) هستم نه یک مهمان عادی! از تو انتظار نمی‌رود به من توهین کنی!" *آمباریشا*، فروتن اما بی‌پروا، اظهار بی‌گناهی کرد. اما *دورواسا* یک‌دنده بود. او یک مو از سرش کند و آن را با یک مانترا قدرت بخشید. دیو مؤنث هولناکی ظاهر شد و شمشیرش را بلند کرد تا *آمباریشا* را بکشد. در یک آن، *سودارشاننا چاکرا* ظاهر شد و به زندگی دیو پایان داد. سلاح خداوند سپس به سمت *دورواسا* برگشت.

دورواسا گریخت. *سودارشاننا چاکرا* از بین جنگل‌ها، رودخانه‌ها، بیابان‌ها، دشت‌ها، شهرها ... همه جا در تعقیب او بود. *دورواسا* دوید و دوید. در نهایت او به *براهمالوکا*، اقامتگاه خداوند *براهما* درخواست پناهندگی داد. *براهما* به او گفت: "از من کاری ساخته نیست. من نمی‌توانم با قدرت *نارایننا* مقابله کنم. من خدمتگزار او هستم. از من چیزی به دست نخواهی آورد."

دورواسا سپس به *کایلاسا*، خانه‌ی خداوند *شیورا* گریخت. *شانکارا*^۶ سخنان مشابهی گفت، "من حق ندارم با خواست *نارایننا* مخالفت کنم. نمی‌توانم به تو کمک کنم." *دورواسا* سپس به نزد خود *نارایننا* شتافت. خداوند گفت: "ای حکیم! ناتوانی مرا نمی‌بینی؟ شاید من توانای مطلق باشم اما یک پیوند را نمی‌توانم بشکنم: پیوند با سرسپردگانی که همه چیز را برای من رها کرده‌اند. من همیشه در تمکین سرسپردگانم خواهم بود. *آمباریشا* چنین سرسپرده‌ای است. او به هیچ چیز وابستگی ندارد و تنها جویای من است. نمی‌توانم چنین تسلیمی را رد کنم. قدرت عشق (*پرما شاکتی*) سرسپردگانم، از قدرت اراده‌ی (*ایچا شاکتی*) خودم عظیم‌تر است! نمی‌توانم به تو کوچک‌ترین کمکی بکنم. اما راه حلی پیشنهاد خواهم کرد. از *آمباریشا* طلب بخشش کن."

همان طور که خداوند *ویشنو*^۷ توصیه کرده بود، *دورواسا* از راهی که آمده بود برگشت و به پایهای *آمباریشا* افتاد. هیچ کس در ریاضت و قدرت از *دورواسا* بالاتر نبود. تصور کنید، چنین حکیم بزرگی به پایهای یک پادشاه بیفتد! *آمباریشا* متعجب و خجالت‌زده شد. او گفت، "ای حکیم بزرگ! شما در ریاضت و معرفت پرمایه هستید. لطفاً به پای یک انسان عادی مثل من نیفتید." *دورواسا* پاسخ داد، "من از روی غرورم، خطاب به تو سخنان خشن گفتم. بی آن که ارادت خالصانه‌ات را درک کنم، سبب رنج تو شدم. مرا ببخش." *آمباریشا* سپس از طرف *دورواسا* دعا کرد، "ای *ویشنو*، تو تجسم عشق و محبتی، تو دانای مطلق و توانای مطلق هستی. لطفاً اشتباهات حکیم را ببخش." تنها در آن زمان بود که *سودارشاننا چاکرا* از تعقیب حکیم دست کشید.

^۶ *شانکارا* از نام‌های خداوند *شیورا* - م

^۷ *ویشنو*، جنبه‌ی نگهدارنده و پاسداری‌کننده‌ی خداوند، که پیامبران، مقدسین و آواتارها، پرتوهایی از آن هستند. - م



خداوند یک خدمتگزار است

معنای درونی این داستان چیست؟ خداوند خدمتگزار سرسپردگانش است. او همه جا حرف آخر را می‌زند جز در حضور سرسپردگانش! قدرت‌های خداوند، نزد سرسپردگانش، ملایم و بی‌خطر و نزد افراد شرور، ویرانگرند. زندگی *هانومان*، نشانگر همین ایده است. *هانومان* در برابر *راما* فروتن ولی در برابر *راوانا*، گستاخ و وحشتناک بود. پرهیزکاری، رفتار عاری از خطا، عدم وابستگی -همه‌ی اینها صرفاً جلوه‌هایی از سرسپردگی هستند.

آمباریشا صرفاً امپراطور قلمرو پادشاهی‌اش نبود، بلکه امپراطور قلمرو سرسپردگی نیز بود. حتی *براهما*، *ویشنو* و *شیوا* ناگزیر بودند در برابر سرسپردگی او سر خم کنند! درجه‌ی تاثیر سرسپردگی، "آوانگ ماناسا گوچارام - ورای اندیشه و کلام" است. در این عصر *کالی*، مردم سرسپردگی را نمی‌فهمند. آنها می‌اندیشند که سرسپردگی محدود به عبادت، *باجان* و انجام عهد و پیمان‌ها [ی مذهبی] است. فرم خداوند باید در دلتان مانند کلمات بر روی کاغذ نقش ببندد! هیچ جدایی، هیچ فاصله‌ای بین شما و خداوند نباید باشد. چنین ایمان نیرومندی امروزه کمیاب است. چشمان *آمباریشا* تنها *ناراین* را می‌دیدند، گوش‌هایش تنها نام خداوند را می‌شنیدند، پاهایش تنها به سمت خداوند می‌رفتند و دست‌هایش همواره مشغول پرستش بودند. درخشش الهی در تمام حواس او جریان داشت.

نایاگا، *نابهاگا* و *آمباریشا* - پدر بزرگ، پدر و پسر - همه به گونه‌ای والا تحصیل کرده بودند. آنها چه تحصیلاتی داشتند؟ نه تحصیلات دنیوی، بلکه *آتما ویدیا*! (معرفت شناخت خود). *کریشنا* گفت، "آدهی *آتما ویدیا ویدیانام* - دانش *راستین*، معرفت شناخت خویشتن است". انواع گوناگون دانش دنیوی، قطره‌های کوچکی هستند که در *اقیانوس آتما ویدیا* محو می‌شوند. "نادینام ساگار و گاتی - سرنوشت همه‌ی رودخانه‌ها، پیوستن به *اقیانوس است*". تنها به این علت که او دانش معنوی را، دوش به دوش دانش دنیوی دنبال کرد، شایسته‌ی حمایت خداوند شد. او قادر شد نفرین یک حکیم را رام کند. نفرینی که توسط یک حکیم بیان شود، در شرایط عادی غیر قابل برگشت است. اما *آمباریشا* توانست حتی حکیمی در قدر و منزلت *دورواسا* را به فروتنی وا دارد!

چیزی در جهان با قدرت سرسپردگی برابری نمی‌کند. اما ابلهان نسبت به آن بصیرت ندارند. در حقیقت، کسی که قدرت سرسپردگی را فهمیده باشد نمی‌تواند حتی لحظه‌ای از [آن] مسیر فاصله بگیرد. شاهد بهشتی شاید رگه‌هایی از تلخی داشته باشد ولی اصل سرسپردگی، سراسر شیرینی،

شیرینی، شیرینی است. "پرما آمریتام -شهد سرسپردگی" نقطه‌ی منتهای شیرینی است. این پرما آمریتام تنها بین خداوند و سرسپردگان حضور دارد. تمام روابط دیگر، مبتنی بر وابستگی هستند. عشق و وابستگی، دو قطب مجزا هستند. مردم به سوامی می‌گویند، "دوستت دارم، دوستت دارم، دوستت دارم." دوست داشتن چیست؟ آنها نمی‌دانند.

خدمت

چاترجی همین حالا درباره‌ی "کمک" صحبت کرد. دانش‌آموزان حتی نمی‌دانند "کمک" چیست. آنها فقط عباراتی مانند "همیشه کمک کن، هرگز آسیب نرسان" را تکرار می‌کنند. کمک یعنی یاری رساندن. اما چه نوع کمکی، کجا، به چه کسی و چگونه؟ ما باید این را خوب بفهمیم. از این رو است که باگواتام می‌گوید: خیرات باید بر مبنای استحقاق باشد؛ به هر کسی، هر زمانی، هر جایی کمک نکنید.

باید پیش از آن که دست به عمل بزنید ارزیابی کنید: "من به چه کسی کمک می‌کنم و چگونه؟ نتیجه‌ی کار من چه خواهد بود؟" شما نباید چاقویی را به یک مرد شرور یا فنجان طلایی را به یک کودک بدهید. برای کمک، شایستگی باید وجود داشته باشد. در غیر این صورت، کمک می‌تواند به آسیب بدل شود. چه وقت باید کمک کنید؟ وقتی رنج بردن کسی را می‌بینید، آن را در قلبتان احساس کنید. درد آنها را حس کنید و وقتی قلبتان نرم می‌شود به آنها خدمت کنید. یعنی، کمک را به آن عاملی تقدیم کنید که قلبتان را نرم می‌کند. وقتی کمک شما به افراد زیادی منفعت برساند، در آن صورت حتما کمک کردن کار درستی است. کمک تنها برای افراد نیست. کمک باید برای جامعه و حتی برای جهان باشد.

امروز صبح آشوک سینگهال درباره‌ی اهمیت خدمت صحبت کرد. خدمت چیست؟ مردم می‌گویند خدمت به معنای "کار نیک" است. سوا را به چشم "کار نیک" نگاه نکنید. حتی طرز تلقی "من در حق دیگران نیکی می‌کنم"، مثبت نیست. طرز تلقی درست این است که آن را به عنوان "کار خداوند" ببینید! سوا (خدمت) حقیقی آن است که همه‌ی کنش‌هایتان را کار خداوند بدانید.

*Na Tapaamsi Na Teerthaanaam
Na Saastra Na Japaanahi
Samsaara Saagarodhaare
Sajjanam Sevanam Vina*

نه با ریاضت یا زیارت،

نه با مطالعه متون مقدس یا تکرار نام خداوند؛

بلکه عبور از اقیانوس تولد و مرگ

تنها با خدمت به پرهیزکاران و نیازمندان امکان‌پذیر است.

تنها به پرهیزکاران و نیازمندان کمک کنید. اگر مردی در حال کتک زدن مرد دیگری باشد، آیا به او در این رفتار کمک خواهید کرد؟ همیشه پیش از آن که شتابزده اقدام به کمک کنید، قدرت تمیز و تشخیص خود را به کار بیندازید. کسی از شما طلب پول می‌کند. باید از او بپرسید پول را برای چه می‌خواهد. اگر بگوید گرسنه است به او غذا بدهید، نه پول. نیاز واقعی او غذا است. اگر او بر پول اصرار دارد، چنین شخصی را نباید کمک کرد. اگر او احساس سرما می‌کند، لباس گرم بدهید. اگر بیمار است، دارو بدهید. اما پول ندهید. چرا؟ او آن را خرج تهیه‌ی لیکور خواهد کرد، به خانه خواهد

رفت و خود و خانواده‌اش را در بدبختی غرق خواهد کرد. با دادن پول، شما به او کمک نکرده‌اید بلکه به او آسیب رسانده‌اید! پس همیشه در این باره که به چه کسی، چه وقت، کجا و چگونه کمک می‌کنید تحقیق کنید. این سوا ی حقیقی است.

مردم می‌اندیشند، "من دهنده هستم، او گیرنده است". این سوا نیست. روزگاری مردی تصمیم به انجام سوا گرفت. به خود گفت، "من یک خدمتگزارم. به همین دلیل است که خدمت می‌کنم." الوهیتی که در خدمتگزاری هست، در سلطه و مقام نیست. او دعا کرد:

*Daasaanudaasudanu Kaavalenu Ra,
Daasulaku Sevane Cheyavale Ra.*

خداوند! بگذار من خدمتگزار خدمتگزاران تو باشم.

بگذار با خدمت به خدمتگزارانت مشغول باشم.

این به چه معناست؟ هدف خدمت، سرکوب منیت است. خودپرست هرگز قادر به خدمت نیست و خدمتگزار واقعی، عاری از منیت است. با چنین بینشی به خدمت پردازید. چیزی با عظمت‌تر از خدمت نیست. ما باید فروتنی را در خود پرورش بدهیم. مقام و قدرت برای همیشه باقی نمی‌مانند. ثروت ممکن است هر لحظه نابود شود. اما فضیلت‌ها ماندگارند.



وقتی *هانومان* وارد *لانکا* شد، ظاهر او همه‌ی دیوها را به فکر فرو برد. آنها هرگز قبلاً یک میمون ندیده بودند. چرا؟ به خاطر داشته باشید که *لانکا* از همه طرف با دریا احاطه شده بود و کدام میمون قادر است از اقیانوس عبور کند؟ هنگامی که آنها با تعجب، خیره به *هانومان* نگاه می‌کردند، او خندید و شوخی‌های شیطنت‌آمیزی کرد. سپس یک دیو پرسید، "آهای، تو کیستی؟" پاسخ این بود: "*اسوهام کوسالندر اسیا*" – "می‌پرسید من کیستم؟ من *خدمتگزار راما هستم*". *هانومان* نگفت، "من فرزند پرهیزکار، نیرومند و سرسپرده‌ی رب‌النوع باد هستم" و چنین و چنان. در نتیجه‌ی همین فروتنی است که *هانومان* همیشه در کارهایی که توسط *راما* بر عهده‌ی او گذاشته می‌شد پیروز بود. برای انجام فرامین خداوند، ابتدا باید منیت را از قدرت بر کنار کنیم. باید فروتنی را ابراز کنیم. نه تنها آن را ابراز کنیم، بلکه آن را تمرین کنیم.

مردم می‌اندیشند، "من بسیار تحصیل‌کرده، بسیار باهوش، بسیار بانفوذ هستم." مقام و قدرت چقدر دوام دارند؟ با بازنشستگی، نفوذ شما مانند برف در یک روز تابستانی محو می‌شود! جهان، پادشاهان و حکمرایانی را دیده که هر یک از دیگری با عظمت‌تر بوده‌اند. امپراطورهای بسیاری بر هندوستان حکومت کرده‌اند. آنها امروز کجا هستند؟ ثروت و مقام زودگذرند اما خوبی‌ها باقی می‌مانند. قرن‌ها

از زمانی که *آمبریشا* در گذشته می‌گذرد. اما عظمت شخصیت او، تا امروز در سراسر جهان آواز سر داده می‌شود. پس ما هنگامی شایسته‌ی شهرت جاودانه هستیم که در نیکی و پرهیزکاری بدرخشیم. شادی‌های دنیوی، "ابره‌ای گذرا" هستند. *آمبریشا* این حقیقت را فهمید. هیچ چیزی در این جهان، شادی یا آرامش عطا نمی‌کند. شادی و آرامش را تنها در جوار خداوند می‌توان یافت. پادشاه *تانبور* می‌خواست به *تیاگارا* ثروت عطا کند. *تیاگارا* چنین سرود:

Nidhi chaala sukhamaa, Is'vara sannidhi chaala sukhamaa? Nijamuga Telupumu Manasa!

ای ذهن، چه چیز شادی عطا می‌کند؟ ثروت (نیده‌ی) یا نزدیکی به خداوند (*ایشوارا سان نیده‌ی*)؟

تا زمانی که شادی‌های دنیوی هستند می‌توانید آنها را تجربه کنید. ترک آنها به طور کامل ممکن نیست. ولی ما باید آماده باشیم برای خداوند همه چیز را رها کنیم! "بار و بندیل کمتر، آسایش بیشتر"^۷، به تدریج مسئولیت‌ها و آرزوهایتان را کاهش دهید. آرزوها بزرگترین دزدها و کلاهبردارها هستند. آرزوها علت ریشه‌ای بی‌قراری‌اند. از خود گذشتگی، اساس آرامش است. هر فردی اگر آرزومند الوهیت است باید احساسات پاک و از خود گذشتگی را در خود پرورش دهد. حتی اگر هیچ سرسپردگی نداشته باشید مشکلی نیست. احساسات پاک شما، سرسپردگی شما هستند.

معانی زیادی به واژه‌ی "کمک" داده می‌شود. نباید این واژه را با بی‌دقتی به کار ببریم. کمک حقیقی باید جامعه را در بر بگیرد و در اندیشه، کلام، بینایی، شنوایی و دست‌های شما راه پیدا کند. کمکی که با وحدت‌پندار، گفتار و کردار انجام شود (*تری کارانا شوده‌ی*)، خدمت راستین است. کمک یعنی این که عشق و محبت، دستان شما را هدایت کنند.



بانوی کهنسالی بود که سرشار از از خودگذشتگی و مهربانی بود. در فصل بارندگی، نسیم خنک، شب‌ها را بسیار سرد می‌کرد. او عصرها با بسته‌های پتو به خیابان‌ها می‌رفت. بسیاری افراد بی‌خانمان در پیاده‌رو می‌خوابیدند. او هر یک از آنها را با یک پتو می‌پوشاند. به تدریج اهالی شهر از این آیین روزانه خبردار شدند. آنها با خود می‌اندیشیدند، "او چه اندازه فروتن و از خودگذشته است! کسی در جهان هست که بیشتر از او خدمت کند؟" وقتی همه این گونه او را تحسین می‌کردند، او چهره‌اش را پنهان می‌کرد و دور می‌شد. پسر بچه‌ای از او پرسید، "مادربزرگ! چرا برای این خدمت شگفت‌انگیز، سرت را بالا نمی‌گیری؟" او گفت، "پسرم، من به کسی کمک نمی‌کنم." پسر بچه گفت، "اما آیا شما هر روز به مردمی که در خیابان می‌لرزند پتو نمی‌دهید؟" او گفت، "پسرم، خداوند به ما دو دست داده است. در مقایسه با آنچه او می‌کند، تمام کارهای ما ناچیز است. و من تنها از یک دست برای توزیع پتوها استفاده می‌کنم. برای این که از دست دیگرم استفاده نمی‌کنم احساس شرمساری دارم. تنها وقتی می‌توانم سرم را بالا بگیرم که خداوند مرا مورد لطف قرار دهد تا با هر دو دستم خدمت کنم."

^۷ اشاره به شعار تبلیغاتی و مشهور راه‌آهن هندوستان. -م

افراد ابله بسیاری در جهان هستند که با وجود ثروتمند بودن، بخشش نمی‌کنند. وقتی به فروشگاه می‌روند اندکی پول خرد در جیب‌هایشان می‌گذارند و نه اسکناس. با هر گدایی که روبرو می‌شوند چند سکه به او می‌دهند. یک مثال دیگر. من چند روز پیش به بمبئی رفتم. ما باید از بمبئی با اتومبیل به شهری در نزدیکی آنجا می‌رفتیم. در طی مسیر، پشت یک چراغ قرمز توقف کردیم. گداهای زیادی ماشین را دوره کردند. من متوجه زنی شدم که کودکی در آغوش داشت و بسیار رنجیده‌خاطر شدم. اما من حتی جیب ندارم، چه رسد به پول! به/اینولال شاه گفتم، "به او چیزی بده." او یک روپیه از جیبش داد. می‌دانید آن زن چه کرد؟ او آن را به داخل ماشین پرت کرد و گفت، "شما این روزها با یک روپیه هیچ چیز نمی‌توانید بخرید آقا. می‌توانید نگاهی دارید!"

حتی پنج روپیه هم امروزه برای گداهای پول چندان نیست. در چنین شرایطی، آیا چند سکه فایده‌ای دارد؟ برخی افراد آن قدر خسیس هستند که حتی سکه‌هایی که اهدا می‌کنند قلابی‌اند! نه، نه. شما پول‌هایتان را از کجا آورده‌اید؟ ما صنعتگران بزرگی را می‌بینیم که ورای تصور انسان‌های معمولی، ثروتمند هستند. آنها چگونه ثروتمند شدند؟ پول آنها با یاری طبقه‌ی متوسط، کارگرها، افسرها، به دست آمده است. وقتی می‌دانید که همه در سعادت شما نقش داشته‌اند، باید به خاطر آنها ایثار کنید. در کالی یوگا، ثروت به جای آن که انگیزه‌ی بخشش را در مردم بیدار کند، غرور را افزایش می‌دهد.

Na Karmana Na Prajaya Dhanena Tyaagenaike Amritavamaanashu

نه با انجام آیین‌ها [ی مذهبی]، نه با فرزندان یا ثروت، بلکه تنها با از خودگذشتگی است که جاودانگی فرا چنگ می‌آید.

آنچه را که نیاز دارید نگه دارید و بقیه را با دیگران شریک شوید.

Na Karmana Na Prajaya Dhanena

Tyaagenaike Amritavamaanashu

نیکی، زیور دست است.

حقیقت، زیور گلو است.

چه زیور آلاتی را آرزو دارید؟ طلا؟ الماس؟ نه، نه. ما جز نیکی، حقیقت و نام خداوند به چه زیور آلات دیگری نیازمند هستیم؟ این از خودگذشتگی واقعی است.

تنها آرزومند خداوند باشید

بنابراین همگی شما باید وحدت مبتنی بر آتما را رواج دهید، بر الوهیت تعمق کنید و کارهایی که برای مصلحت عموم سودمند هستند انجام دهید. چگونه بی آن که ارزش‌های انسانی را دنبال کنید می‌توانید خودتان را یک انسان بنامید؟ نیازهای مبرم این روزگار، ارزش‌های انسانی هستند، ارزش‌های انسانی.

چگونه می‌توانیم ارزش‌های انسانی را رشد بدهیم؟ دانه وقتی درون یک خاک حاصلخیز قرار داده شود، به گیاه بدل می‌گردد. آیا دانه در قوطی حلبی جوانه خواهد زد؟ خیر. به طور مشابه، دانه‌ی ارزش‌های انسانی تنها در خاک معنویت می‌تواند رشد کند. بدون این خاک حاصلخیز و پردوام

معنویت، انسانیت نمی‌تواند نیرومند شود. قلبی که از عشق خداوند آکنده باشد، مانند یک خاکِ پرفوت است. دانه‌تان را در چنین قلبی بکارید.

به *آمباریشا* نگاه کنید. به رغم دانش گسترده، ثروت و قدرت‌هایش، او لذت‌های مادی را رها کرد: "من فقط خداوند را می‌خواهم، نه هیچ چیز دیگر را. تنها او هدف من است". خداوند را هدف خود قرار دهید. دانش‌آموزان امروزی، هدف‌شان را روزی صد بار تغییر می‌دهند! نه، نه. هدف شما تا آخرین نفس‌تان نباید تغییر کند. حتی اگر با یکصد دشواری برخورد کنید، با آنها رو در رو شوید و بر آنها غلبه کنید. نگذارید آنها موجب بازدارندگی شما باشند. این ویژگی یک انسان راستین است. ببینید چطور *آمباریشا* رنج کشید. نفرین *دورواسا* برای او رنج بسیاری به همراه آورد. اما ذهن یکسو و بینش باثباتش، او را از همه [ی دشواری‌ها] عبور داد.

یک ذهن یکسو و بینش باثبات: اینها دو معیار سنجش سرسپردگی هستند که هر سرسپرده‌ای باید آنها را کسب کند. بینش ما باید تنها بر پروردگار متمرکز باشد. ذهن ما باید تنها بر خداوند مراقبه کند. تنها انگیزه برای همه‌ی رفتارهایمان باید به دست آوردن عشق خداوند (*باگاوات پرییتارتام*) باشد.

در سال‌های دانش‌آموزی، جویای دانش باشید

دانش‌آموزان! قلب‌هایتان را با چنین احساسات پاک و خالصی پر کنید. بله، شما خود را پر می‌کنید. ولی با چه چیز؟ با رمان‌های مزخرف، تلوزیون، رادیو و فیلم‌های سینمایی. حتی پر کردن قلب‌هایتان کافی نیست. آنها را به زبان عمل ترجمه کنید! این نشان یک دانش‌آموز راستین است. جویندگان دانش (*ویدیارتی*) نباید به جویندگان لذت‌های مادی (*ویشایارتی*) بدل شوند.

تا زمانی که دانش‌آموز هستید، تنها خواهان دانش باشید. پس از کامل کردن تحصیلات، می‌توانید خواهان پول باشید. *آمباریشا* تا زمانی که سرگرم تحصیل دانش بود، به هیچ چیز دیگر اهمیت نمی‌داد. او تنها پس از کامل کردن تحصیلاتش وارد سلطنت شد. این گونه بود که او توانست به مردم سرزمینش خدمت کند. او پروژه‌هایی برای آسایش عموم راه‌اندازی کرد، عشق مردمش را کسب کرد و حتی دیدار خداوند را تجربه کرد.

همه‌ی کارها کار خداست

آمباریشا الوهیت را، فیض الهی را به دست آورد. دانش‌آموزان! ممکن است هیچ چیزی به دست نیاورید یا شایسته‌ی داشتن چیزی نباشید اما فیض الهی را به دست بیاورید. این کافی است. نخست فیض الهی را به دست آورید و [آنگاه] می‌توانید به هر آنچه آرزو دارید برسید. *تیگاراجا* چنین سرود، "*راما*، همه‌ی آنچه که من نیاز دارم فیض (*آنوگراها*) توست. آنگاه نه قدرت آسمانی (*ناوا گراها*) در برابرم مطیع و رام خواهند شد." ممکن است مباحث درسی دشوار و بسیاری را مطالعه کنید و مشاغل مطلوبی کسب نمایید، اما هیچ یک از اینها جز با به دست آوردن لطف خداوند ارزشی ندارند.

دانش‌آموزی در *واراناسی* شغل نداشت. او به شهرداری رفت. آنها به او گفتند، "پسر جان! این روزها شغل کم است. اما کسی نیست که چراغ‌های روغنی خیابان‌ها را روشن کند. اگر مایل باشی می‌توانی این کار را انجام دهی." پسر بیچاره گفت، "من برای هر شغلی آماده‌ام آقا". به این ترتیب او هنگام غروب، چراغ‌ها را یک به یک تمیز می‌کرد، آنها را از روغن پر می‌کرد و روشن‌شان می‌کرد. او همه چیز را به عنوان خدمت انجام می‌داد. هر بار که قاب چراغی را پاک می‌کرد با خود می‌اندیشید، "*راما*، این خدمت من به توست." او تجسم می‌کرد که با هر مالشی، پاهای *راما* را تمیز می‌کند. در نتیجه، چراغ‌های او بی‌نقص بودند و روشن‌تر از آنها‌ی دیگر می‌درخشیدند. افسران

شهرداری این را تشخیص دادند و از او دعوت کردند، "پسر جان! چراغ‌های تو به روشنی قلب پاک و مقدست می‌درخشند." پسرک به این که دیگران به او توجه کنند اهمیتی نمی‌داد. او این کار را از روی اشتیاق، برای رضایت خاطر خودش انجام می‌داد.

این روزها خدمت برای تظاهر انجام می‌شود. آنها یک جارو دستشان می‌گیرند و عکاس را صدا می‌زنند، "اهای، از من در حال خدمت عکس بگیر!" این برای دیگران است نه برای خودتان، نه برای *آتما*. خدمت حقیقی به شما شادی تمام عیار می‌بخشد و اشتیاق‌تان را افزایش می‌دهد. خدمت موجب می‌شود *خودتان را از یاد ببرید*.

دانش‌آموزان! باگواتام نمونه‌های بسیار زیادی از سرسپردگانی با قلب‌های سرشار دارد. شخصیت‌های آنان را بفهمید، آنها را به عنوان ایده‌آل در ذهن‌تان نگه دارید و از آنها اقتباس کنید. این [عصر]، *عصر کالی یوگا* است. یک نام مناسب‌تر برای این عصر، *کالاها یوگا* است، عصر مشاجره! حتی بر سر موضوعات کوچک، جدال هست. در گیر و دار مشاجره‌ها، دل‌هایتان را پاک کنید و به خدمت به کشورتان بپردازید. این را بفهمید که شما تنها در حال خدمت به خودتان هستید و نه به کس دیگر. یک خدای واحد در درون همه هست. وقتی خلق و خوی خدمت در شما قوت بگیرد، منیت شما فروکش می‌کند. وقتی با چنین احساسات الهی به خدمت بپردازید، کشور ما از نور پاکی و سعادت‌مندی خواهد درخشید.

باگاوآن سخنان خود را با باجان "پرما مودیتا ماناسه کائو، راما راما رام" پایان دادند.